

داستان رستم و سهراب (۱۲)
از شاهنامه ی فردوسی
تنظیم از دکتر عباس احمدی

حال که داستان رستم و سهراب، به پایان آمده است، لازم است تحلیل کوتاهی از این داستان ارایه دهیم. پیش از این کار، باید، ابتدا، دو واژه ی «اسطوره» و «حماسه» را تعریف کنیم.

«اسطوره»، داستان خدایان است که در ازل و در آسمان اتفاق افتاده است. مانند داستان هرمزد و اهریمن و ناهید و مهر در متون زردشتی. و یا داستان یهوه در تورات و یا داستان بهشت و دوزخ در انجیل و یا داستان الله و ابلیس در متون اسلامی. این داستان ها همگی در ازل یعنی در زمان بی آغاز و در آسمان اتفاق افتاده است و قهرمان اصلی آنها خدایان و ایزدان اند.

«حماسه»، داستان پهلوانان است که در زمان کهن و در روی زمین اتفاق افتاده است، مانند داستان رستم و سهراب و گیو و گودرز و اسفندیار. این داستان ها در زمانی کهن و در زمین اتفاق افتاده است و قهرمان اصلی آنها پهلوانان و شاهان اند. اسطوره، لاهوتی و آسمانی است. حماسه ناسوتی و زمینی است.

در شاهنامه، برحسب خاستگاه طبقاتی پهلوانان، دو نوع داستان حماسی داریم،

۱) در نوع اول، یعنی در **«حماسه ی ارتشتاران»**، پهلوان داستان از طبقه ی ارتشتاران است. وظیفه ی این پهلوان، حفظ نظم موجود است. او باید تاج و تخت پادشاه را حفظ کند، نمونه ی بارز این نوع حماسه، داستان رستم و سهراب است. رستم، ارتشتار و جنگ سالار نیرومند ایران، باید تاج و تخت کیکاووس را در برابر سهراب «شاه کش» حفظ کند.

۲) در نوع دوم، یعنی در **«حماسه ی پیشه وران»**، پهلوان داستان، نه از طبقه ی ارتشتاران بلکه از میان پیشه وران بازار است. هدف این پهلوان بر هم زدن نظم موجود است. او باید شاه خودکامه را براندازد و شاهی عادل را بر تخت بنشانند. نمونه ی بارز این نوع حماسه، داستان کاوه ی آهنگر است. کاوه، پیشه ور تهیدستی از صنف بازاریان شهری است. کاوه باید شاه ستمگر یعنی ضحاک را بر اندازد و شاه عادل یعنی فریدون را بر تخت بنشانند. به همین دلیل، پهلوان محبوب نیروهای چپ در ایران، نه رستم دستان که کاوه ی آهنگر است. این نوع داستان های حماسی، جدیدتر از نوع اول است و احتمالاً مربوط به دوره ی اشکانی است. داستان کاوه ی آهنگر مانند داستان سمک عیار و داستان حسین کرد شبستری و حکایات گلستان سعدی قدمت و اصالت چندانی ندارد و از بازارها و کاروانسراهای شهرهای جدید ریشه گرفته است. در حالی که داستان رستم از رسوم طبقاتی کاست ارتشتاران سرچشمه گرفته است و قدمت آن به برآمدن نظام پدرسالاری در ایران می رسد. کاوه ی آهنگر، پیشه ور خرده پایی است که روزها در دکان کوچک خود، سرگرم آهنگری است در حالی که رستم، ژنرال مهمی در استان سیستان است و در آن جا برای خود حکومت می کند. شغل

اصلی رستم، مانند سامورایی های ژاپنی، جنگیدن با دیوان و ددان و دشمنان ایران زمین و حفظ تاج و تخت شاهان است. در حالی که شغل اصلی کاوه ی آهنگر، آهنگری است و سررشته ی چندان ی از حرفه ی جنگجویی و سربازی ندارد. داستان های عرفانی نیز از میان همین پیشه وران خرده پای بازارهای شهری سرچشمه گرفته است و نام هایی مانند حلاج (=پنبه زن) و عطار (=دوا فروش) و شاطر (=نانوا) همگی اشاره به خاستگاه طبقاتی پیشگامان این نهضت می کند. بازار های ایران در مبارزه ی طولانی خود برای هژمونی، شخصیت هایی مانند کاوه ی آهنگر و حلاج پنبه زن و عطار دوافروش را در پهنه ی حماسه و عرفان به وجود آورده است.

با این همه، نامی از رستم و داستان های او در اوستا نیست. پهلوان محبوب اوستا، گشتاسپ است و وظیفه ی گشتاسپ، حفظ کاست موبدان است. پهلوان محبوب شاهنامه، رستم است. وظیفه ی رستم، حفظ کاست شاهان است. در شاهنامه از گشتاسپ، پهلوان محبوب اوستا، به بدی یاد شده است. گشتاسپ به صورت شاهی ستمگر معرفی شده است که پسر خود اسفندیار را به جنگ رستم می فرستد. رستم با کشتن اسفندیار، شاه آینده ی ایران، مرتکب شاه کشی می شود و به خاطر شکستن تابوی «شاه کشی» به نحوست و ادبار دچار می گردد و سرانجام به طرز فجیعی به قتل می رسد. کشاکش بین رستم، پهلوان محبوب شاهنامه، و گشتاسپ، پهلوان محبوب اوستا، انعکاسی از کشاکش و رقابت تاریخی بین شاهان و موبدان است. در حالی که کشاکش بین رستم و سهراب انعکاسی از جدال بین نظام پدرسالاری و نظام مادرسالاری است.

در داستان رستم و سهراب دو شخصیت کلیدی به چشم می خورد. یکی سهراب «شاه کش» و دیگری رستم «پسر کش». شخصیت سهراب «شاه کش» ریشه در رسوم دوران مادر سالاری دارد. سهراب، به همان شیوه ی مادرسالاری، یعنی به دور از پدر، در دامان مادر، در توران، بزرگ شده است. در دوران مادرسالاری، هرساله جوانی نخواست، شاه پیر را می کشت و با زن او همستر می شد و به جای او بر تخت می نشست. گاهی مدعی تاج و تخت، پسر شاه پیر بود. در این موارد، رسم شاه کشی با رسم پدر کشی در هم می آمیخت. پسر، پدر تاجدار خود را می کشت و با مادر خود جماع می کرد و خود پدر خویش می شد.

در داستان رستم و سهراب، نقش جوان شاه کش را سهراب و نقش شاه را کیکاووس و نقش پدر را رستم بازی می کند. رستم و کیکاووس در حقیقت دو جنبه از یک شخصیت واحدند. به عبارت دیگر شخصیت «رستم-کیکاووس» معادل شخصیت «پدر تاجدار» در دوران مادر سالاری است. سهراب می خواهد این «پدر تاجدار» را بکشد، اما، عصر مادر سالاری دیری است به سر آمده است و جوان «شاه کش» به جای آن که شاه یا پدر خود را بکشد. به دست شاه و یا پدر خویش کشته می شود. پایان تراژیک داستان رستم و سهراب، از همان آغاز رقم خورده است. سهراب جوانی از دوره ی مادرسالاری است که به عصر پدر سالاری آمده است و باید کشته شود.

در مهم ترین داستان سمبولیک غرب یعنی در داستان اودیپ، پسر سرانجام پدر خویش را می کشد

و به جای او بر تخت پادشاهی می نشیند. اما در مهم ترین داستان حماسی ایرانی یعنی در داستان رستم و سهراب، این پدر یعنی رستم است که پسرش سهراب را می کشد. سهراب، اودیپی است که به دست پدر خویش کشته می شود. این داستان تمثیلی از پیروزی پدر سالاری است .

بسیاری از پژوهشگران، داستان رستم و سهراب و مایه ی اصلی آن یعنی «پسرکشی» را کلید رمز فرهنگ ایران دانسته اند. فرهنگ ضد اودیپی و پسرکش ایران درست نقطه ی مقابل فرهنگ اودیپی و پدرکش غرب است. در ایران فردیت متجدد پسر، همواره قربانی سنت متحجر پدر شده است. این ویژگی در نقاشی ایرانی به چنان اوجی می رسد که نقش های قالی و کاشی و مینیاتور یکسره از هرگونه نشانه ی فردی عاری میشوند و به صورت طرح های استیلزه در می آیند.. شخصیت ساقی، چه در شعر حافظ و چه در تابلوی مینیاتور، نه تصویری از یک ساقی واقعی و طبیعی با تمام خصوصیات فردی، بلکه نقشی آرمانی از یک ساقی خیالی و سنتی و جمعی است. این موضوع به وضوح در نقاشی های مکتب قهوه خانه به چشم می خورد. در این نقاشی ها، مثلا در تابلوهای حسین فوللر آقاسی، همچنان که در مینیاتور های ایرانی و یا قالی های ایرانی و یا کاشی کاری های ایرانی و یا غزل های ایرانی، کوچکترین نشانه ای از پرسپکتیو و طبیعی کشی و فردیت در کار نیست، قلمروی هنر سنتی در ایران، یکسره، لگدکوب نیروهای ضد اودیپی و پسرکش است.

Email: abbas.ahmadi@mailcity.com

Web site: <http://news.gooya.com/ahmadi.php>

File: Sohrab12.vnf